

بسم الله الرحمن الرحيم
 این رساله است از گفتار اسطوخاروس که در حدیث
 اسکندر علیه السلام است در باب علامت آسمان نیک و بد
 و عیب و نیرایشان و بیماری و در و باد و اروهای ایشان
 و این برسی باب است **باب اول** در صفت آسمان که چگونه اند
 چنین گوید اسطوخاروس که اگر آسمان نیک را از بد
 شناسی اول نگاه باید کرد بلند در تمام پیوسته باشد و باید
 لب زمین آسمان از لب بالا دراز باشد و بینی فراخ و میان
 کینه فراخ پس آن نه کوتاه و دراز و نه پس و نه خورد
 و هر دو گوش آن نیز چون سکان بلند و راست و از دو
 سوی کردن سطر و ساقها باریک و دم دراز و استخوان دم
 کوتاه سیاه چشم و مژگان دراز و چون نگاه کند باید از جهت
 راست نگاه کند و نکند نباشد و عیب است نباشد و شکور
 در کسین **باب دوم** در بیان کیمیا **باب**

دوم

باب دوم در شب کوری آسمان که خواهی که شب کوری
 آسمان را بدانی باید که پاره شمال سیاه را پیش آسمان اندازد
 در شب و آسمان را در آنجا بدانی اگر هر سه بدانند شب کور نیست
 و اگر زنده بدانند شب کور است **باب سوم** در شناختن کنگی آسمان
 اگر خواهی که بدانی کنگی آسمان را اول با دیان نماید اگر با یک کنگه
 و شبید زنده بدانند کنگی نیست و اگر شبید نزنند بدانند کنگی است
 و آسمان نیک و اصل هر مادر و خواهر و دختر نغز نکند و باد
 و آهن نکند و هر خود **باب چهارم** در شناختن کیمی آسمان اگر
 خواهی که بدانی که آسمان کیمیا یا نه از پس پشت او مقدار
 ده کا و در بالست و پای خود را سخت بر زمین فرو کوب اگر
 بر قسمت و شبید زنده و گوشها تیز کند بدانند کیمیا است و اگر نکند
 نکند بدانند کیمیا است و این عیب تمام است در آسمان **باب پنجم**
 شناختن عیب و سخی آسمان اگر خواهی که بدانند آسمان عیب است
 است یا نه چند دهن است آسمان در آب را ن اگر هر باری است
 عیب در آب نهد راست دهن است و اگر عیب در آب نهد

درست است و این عیب تمام است در اسب **باب هشتم** در رنگ کردن
اسب اگر خواهم رنگ اسب را سیاه بگردانم بستان مقدار مردار
سنگه و مازد و زنگار و کل ارمنی و آهنک و نیمه را بر یکوب و با
کرم آهن بکن و بر اسب بمال سیاه شود و اگر خواهم اسب سفید را
سیاه گردانم بستان اشنان با ورق نرز بهر گوشان و این
صاف کن و کبده مفرج و یکوب و دروی زیر و بر اسب سفید
مال سیاه شود این عمل بیش از شش ماه نماند و هرگاه بهار
شود موی بر سر و باز همان موی اصلی را برارد و سفید گردد
باب نهم در شناختن اسبیکه نیک است یا بد اگر خواهم بد آنیکه
اسب و اصلی مقدار ده کام از وی دور بایست و سنگه ریزه
چند بر دار و یکان یکان بجانب اسب اندازد اگر بجنبند و شب
زند اسب اصلی است و اگر حرکت نکنند بد اصلی و بد کوه است
اگر اسب را سوار شوی دست بطرف سر و گوش آن بری با
زنی او بجای بجنبند و حرکت نکنند بد اصلی است **باب دهم** در شناختن
عیب و پند و رنگهای اسب بدانکه رنگ از زنگار رنگها کهنه

میباشد که

میباشد که پشت و موی پشتی و شکم و پای دهم و میان را
سیاه بود و با سبز رود آن بهتر باشد که سخت نرود و
دشتم و موی پشت موی سینه سیاه بود و بر پشت شش خط سیاه
کشیده باشد و اسب کلکون آن بهتر که رنگش سیاه میزند و در
وی هیچ سفیدی نباشد و او دهم باید که سخت سیاه بود چشم
او شریخ نباشد که بسیار عیب تمام است و اسب اشقر نگاه نباید
داشت عیب دارد و بمن ندارد و اسب ابترش همچون اشقر باشد
و غنک آن بهتر بود که در مردم بر سرخی نرند اما غنک بکند
سفید بود باید که چشم دهم او دیند و بر پشت شش خط سیاه
باید که شش ذات نبود و مژگان سفید که عیب باشد **باب**
نهم در چلاری و حلت اسب بدانکه حلت اسب از کرم و کرم
زده کی باشد نشان کرم زده کی آن باشد که اسب را موی بر
نماند بود و زهار بر کشیده و کرم آن بود که نیم شب است
و حلیه شبسته بر دور با جو بیامزد و سپه نوبت با اسب دهند
منفعت دهد اگر منفعت اسب کرم است نیز به شود **باب دهم**

در دوائی خار نشسته و دم اسب نشان خارش ان بود که سوی نور
دیاره کنجی را بسوزد و خاکستر او را با آب بسیار در وقت با صداد
بشت دوم اسب را بشوید و سوی بر او در دبه شود و خارش
برود **باب یازدهم در بیان دوائی خارش در اسب چون**
در اسب در خارش پدید آید پاره آنجیر کند در آب جوشانند
و آن آب را در تن او مالند و اسب را در آفتاب بندد و نافع
بود نوع دیگر مقدار روغن با قدر نمک و زرنیخ در وی
جوشانند و در اسب مالند و در آفتاب گرم بندد و رو دبه
شود **باب دوازدهم در دوائی درد دست و پای چون در**
اسب درد دست و پای پدید آید مقدار آهنک بسیار در
وی مالند تا بسوزد بعد از آن بر روغن پایچه خوب کنند نافع
بود **باب سیزدهم در دوائی سرفه که اسب چون**
اسب را سرفه کند یا خنده بسیار و روغن کاه و نیم من
شکر اسب در سیم زیند و در کلهوی اسب ریزد و بشود **باب چهاردهم**
در دوائی که فنگی اسب چون اسب را فنگی بود بسیار و دیگر که

و چهارم

و چهارم یک و نیم من کلهوی شکسته بکوبد و در سیر کبیا میزند
و در اسب مالند سه روز در آب و جو توقف کند اگر بجای
جو کند تر با اسب بدهد نافع بود از آن رنج خدایان با
باب پانزدهم در دوائی سفید چشم اسب چون سفیدی در
چشم اسب پدید آید و روی بکوبد و بچند کتند نافع باشد
باب شانزدهم در دوائی پشت بر آید اسب را چون اسب را
پشت بر آید باشد پاره نمک در شب کاه ریزد و بچوشاند
و کرباس پاره بآن تر کند و بر آن اماس افکند و اسب را
سه روز بر بندد نافع بود **باب هفدهم در دوائی سودگی**
چون اسب را سودگی و کفنگی شده باشد بستانند قدر کنند
و سه کوه سفند و در سیم بکوبد و کرد کند چون کوی در میان سیم
اسب کند و کف آهمن گرم کند و بر آنجا نهد تا بگذارد و بشود
و اگر راه دور باشد این نتواند کرد پاره شکر یکبره در سیم
اسب را پاک کند و بر آنجا نهد تا بگذارد و این سخت بکوبد
شود و چند آنکه فواید بر آن کوفت پانزدهم و اگر شکر نباید ریزد

باب گرم کند و بزرگ باشد نیک باشد و به شود **باب پنجم**
در دوی عقلت بر طمان اسب چون اسب را این عقلت پیدا شود
و در ایشان نیست بیمار و قدر از بزرگ در کند و سوار در دست
بر نگاه کند و میالد تا که افکند شود نافع بود **باب نوزدهم**
در نگاه داشتن اسب در وقت آب دو وقت آب و کلف
بیشتر بن عقلت اسب از آب دادن بی وقت پیدا میشود
و در گراندن با قاعده و در راه اگر اسب را آب دهی باید که
یک زمان توقف کنی و برانی بچج باک نباشد و در سفر اسب را
میباید که وقت آب دهی نیک آسوده شده باشد تا آلم
نباشد **باب بیستم** در دوی و در شکم اسب چون اسب را در
شکم پیدا آید پاره آرد از زن را در آب افکند
و نیک بنزند تا در هم نرم شود و اسب را اینکند و بدان
چقند کند و قدری در کلوی اسب ریزد و بعد از آن سوار
شود و برانند تا شکم اسب بر هم زده شود و سفید
ببفکند و به شود **باب بیست یکم** در دوی فوینج اسب
چون

چون اسب را فوینج گرفته باشد بفرست تا نیم من شراب و نیم من
روغن کاه و نیم پیا بنزند و در کلوی اسب ریزند و اسب
را در جویکینه فوینج باشد و نه شک باشد از آنجا بفرست تا فوینج
دشکمش نرم شود و به شود **باب بیست دوم** در جو رفتن اسب
از آب گرم خوردن است چون اسب را جو گرفته باشد غل جوش است
بپارد تخم مرغ چند و بشکند و در کلوی اسب ریزد و اسب را در آب
پردهند و برهنه سازد و بر پشت اسب آب پودر زرد تا اسب بگردد
و دور و از آب دهی ندهند تا به شود **باب بیست سوم** در بریدن
ریش پشت اسب چون اسب را ریش ریش شده باشد پاره
برک اسبیت خشک و نرم بپوید و به بزد و در آن ریش افکند
نافع بود فوینج علف بود و بچقند و بر سر کت کبک خشک
بپرد و نرم کند و بران کند و بپوزانچا بپارد و روز دیگر
و بازها قاعده بران ریش کند تا گوشت نماند و پاک شود و به شود
باب بیست چهارم در دوی اسب در اسب بر فوینج و جلج
باشد و ایشان است که بیاد و در پیا صبر و خور و کند فوینج

اسب مالد را م شود و بد فعل از در در شو **باب هفتم** در
 دانستن اسب پورغه که ماورزاد است یا محل باید که در میان
 راه راست پاره خاک نوده کند و اسب پورغه را سوار شود و بر
 واکه بران خاک رسد پورغه رود و ماورزاد اسب و اگر آنجا
 رسد پورغه رود و بدانکه غلبت و ماورزاد نیست **باب هشتم**
ششم در نگاه داشتن اسب در وقت جو خوردن و آب
 خوردن از دشمن اگر دشمن را و حسود کند در ضرر زهره
 ماضی با اسب دهند کشند هر ک شود در آن حرز که همراه آن
 باشد که اسب خود را بر زمین زند و زه کند و آن است که بکمن
 روغن کما و کرم کند و و در کلور اسب بر زود شود
باب نهم در نگاه داشتن اسب در بهار و زمستان فرمایم
 بستن در افاب نباید بست که بی بهار از آن جهت پدید آید
باب دهم در نگاه کردن آنکه پشت اسب را نشو
 چون اسب را مگر لقمه سنگ یا دو فرسنگ بر او باید که
 فردو آبی و تنگی اسب را بکش و روز ترا چنانکه و اسب را نگاه

ط
 کوشنده
 یعنی جمله

کن

کن و باز شک بر کشی و اسب را شوی و اگر تابست با بود چون بمنزل
 برسی از ترا فرود نیکر و شک پست تا غره بروی خشک شود
 و نرم نرم بگردانی تا اسوده شود **باب یازدهم** در سوار شدن
 اسب چون اسب را سوار شود باید که پارا از رکاب پیرون
 پیرون بنبار سر و بس پار تا زبانه نشود و یک قاعده بر آن اگر
 یکم نیز و یکم نرم بر آن اسب بد فعل شود و بسیار نابخشود
 نکه پشت اسب خراب شود و دیگر باید که در بالای اسب خود
 سبک و چشت نگاه داری اگر در پشت سوار شود نیز گاهی
 و اسب پست را بغایت نیک سناست و اسب را باید که زن آن
 تا سوار شود که هر اسب که آنرا زن سوار شود آن بد فعل
 و بد طبع شود **باب سیم** در فرود کردن اسب اگر خواست اسب
 لاغر شود و از او فرود کنی چو را باید که کرد و اسب پست را خود
 تا چون چو باید سخت و با خود را خود با هم امین سخن و یک کس
 در سر او نشاند تا پاره پاره بشیرنی با سب و دهند تا لجز و
 تغار آب باید که در آنجا نهاده و پاره در آن تغار آب کند

نقد در
 درخت
 هزه
 با
 ۱۱

وهي سعة اسب را زال اب دهند و به تاه بخورند و بايد كه چون
اسب لاغرا در آخو جا و را تويخ اندك اندك زياده كند با بقا
توان رسد و ديگر بايد كه جاي اسب پاك باشد تا زود فرود شود
و عهد اعلم بالصواب **الاصحاح** **الشمس**

في ظاهير الرواية قياسا على حالة الاب مع كونها
ولد ذي رحم هم او في لقوة القوابة من الحالة
لام مع كونها ولد الوارثة لان التزج مع غيره
وهو قوة القوابة او في من التزج لعمى في غيره
للعواد بالوارث وقال بعضهم المال كله لبنت العم
لاب لانها ولد العصبية وانما هو في القرب
ولكن اختلف في قراتهم فلا اعتبار لقوة القوابة
ولا ولد العصبية في ظاهير الرواية قياسا على

عمه الاب وام مع كونها اذات قرابتين وولد
الوارث بن لبنت او في الحالة لاب لكن التلخيص
لمن يدي القوابة الاب ويعتبر فيهم قوة القوابة ثم

ولد

ولد بعصبية والتلث لمن يدي القوابة الام ويعتبر فيهم
قوة القوابة ثم عند يوسف ما يبا كل فريق يقسم
على ابداء الفروع مع اعتبار عدد الاجزاء في الفروع وعند
يقسم المال على اول بطن اختلف مع اعتبار عدد الفروع
والجهاث اصول في التصنف كما في الصنف الاول

ثم ينقل سيد الحكم الى جهة عمه البويه وخولته اثم الى
اولادهم ثم الى جهة عمه البوي وخولته ثم الى جهة
اولادهم كما في العصبية في الخنثى المسكول للخنثى
اقول النصيبين له عنى اسوء احوالين عند ابي جعفر
اصحابه وهو يقول اصحابه رضوان الله عليهم جميعا
وعلى الفتوى كما اذا ترك ابنا وبناتا وخنثى نصيب
لا يتفق وعند الشعبي وهو قول ابن عباس رضي الله عنهما
للخنثى نصف النصيبين بالمنازعة و اختلف في خروج قول
وقال ابي يوسف لعلا بن سهم وللبنت نصف سهم والخنثى
ثلثة ارباع سهم لان الخنثى يستحق سهوا كما كان ذكره اوصاف